

تحلیل جامعه‌شناختی اسطوره‌ی آفرینش در اساطیر ایران

سطوره نه به معنای داستانی واقعی با ابعادی غیرواقعی و فوق‌بشری، و نه به معنای کوششی ابتدایی برای تبیین جهان آفرینش؛ بلکه تجلی‌گاه اندیشه‌ی بشر و شکلی از شناخت وی از جهان، در دوره‌ای خاص از تاریخ اندیشه او است. چونان اربابی عظیم، ارجمند و گرانقدر است که نه تنها شیوه‌ی تفکر و تعمق زربن بشر را نسبت به جهان، به دنبال خود می‌کشد، بلکه حامل شیوه زندگی مادی و زمینی او نیز می‌باشد.

مجموعه مقالات 1388

تحلیل جامعه‌شناختی اسطوره‌ی آفرینش در اساطیر ایران

مقدمه

اسطوره نه به معنای داستانی واقعی با ابعادی غیرواقعی و فوق‌بشری، و نه به معنای کوششی ابتدایی برای تبیین جهان آفرینش؛ بلکه تجلی‌گاه اندیشه‌ی بشری و شکلی از شناخت وی از جهان، در دوره‌ی آفرینش؛ چونان اربابی عظیم، ارجمند و گرانقدر است که نه تنها شیوه‌ی تفکر و تعمق زربن بشر را نسبت به جهان، به دنبال خود می‌کشد، بلکه حامل شیوه زندگی مادی و زمینی او نیز می‌باشد.

این نوشته از زاویه‌ی آفرینش؛ اساطیر می‌نگرد که جنبه‌ی فلسفی و ادبی آن کمرنگ است و آن وجه از اساطیر که منعکس‌کننده‌ی زندگی اجتماعی قومی در دوره‌ی خاص اساطیری‌اش باشد حائز اهمیت است.

چنین نگرشی به اسطوره، گرچه عظمت و زیبایی آن را در هم خواهد ریخت و ابهت و شکوهش را فرو خواهد شکست؛ ولی برای بررسی جامعه‌شناختی آن راهی جز این به نظر نمی‌رسد.

از آنجایی که در اغلب و یا تمامی جهان‌شناسی‌ها و اندیشه‌های مذهبی، انسان‌گرایت آفرینش منظور شده است، از این رو توضیح و تفسیر کلیه‌ی پدیده‌های خلقت در جهت شکل دادن یا معنی کردن انسان صورت می‌گیرد. از سوی دیگر زندگی «انسان» اساساً وابسته به حیات جمعی اوست. بدین ترتیب یکی از مسائلی که در بررسی اسطوره باید بدان توجه کرد، یافتن هسته‌ی مرکزی اسطوره بر مبنای زندگی اجتماعی انسان و اندیشه‌های اوست.

این که آیا اقوام در دوره‌ی سلطه‌ی اساطیری‌شان اندیشه‌ی اساطیری خود سعی داشته‌اند بر مبنای الگوهای اساطیری زندگی خود را بسازند یا برعکس صورت عالی الگوهای زندگی زمینی خود را رنگ و جلای آسمانی و مینوی‌زده و به آن ابعاد فوق‌بشری داده و سپس آن را جریان واقعی دوران ازلی جهان و آغاز آفرینش دانسته است؛ و بعد از تمامی این مراحل در دایره این داستان‌ها نیم‌چرخ زده و آن الگوها را بالای سر خود گرفته، بحثی است که از دو جنبه یا از دو جهت می‌توان به آن نزدیک شد: نخست آن که آیا انسان روایت واقعیت‌های اساطیری را الگوی رفتاری خود ساخته؟ اگر جواب مثبت به این سؤال بدهیم باید پاسخگوی این سؤال نیز باشیم که وی این اندیشه‌ها و الگوها را از کجا آورده است؟

به نظر می‌رسد اگر بگوییم: اساطیر محصول فعالیت عالی ذهن بشر است. چنین استدلالی صحیح نباشد، چه قدرت ذهنی و اصولاً تجربه تاریخی زندگی انسان با سلطه‌ی اندیشه‌ی اساطیری - خواه این انسان از نظر تاریخی بسیار کهن باشد، خواه انسان معاصر باشد که هنوز در مرحله‌ی اسطوره‌سازی است - به اندازه‌ی آن نیست که دست به خلق چنین اندیشه‌های شاعرانه و فوق‌بشری بزند، زیرا حتی نزد انسان متمدن امروزه نیز عالی‌ترین صور خیال برگرفته شده از تجربیات حسی هنرمند و نه خلاق تخیل او است. با چنین پاسخی به اساطیر، طور ضمنی به این نتیجه می‌رسد که اساطیر اولیه و از پیش ساخته و پرداخته خدایان وجود نداشته تا بشر آن را الگوی زندگی مادی و اجتماعی خود بسازد.

بنابراین ناگزیریم در بررسی خود جانب دوم، یعنی شیوه‌ی آفرینش؛ یعنی زندگی زمینی را به آسمان اصل فرض کنیم؛ و بدین ترتیب در واقع اسطوره را دور بزینم تا دوباره به هسته‌ی زمینی و الگوهای عینی و کیهانی آن برسیم. هر چند می‌پذیریم که همین اساطیر در دوره‌ی بعدی زندگی بشر تبدیل به الگوهای مقدس و مینوی قابل تقلید و پیروی در زندگی این جهانی می‌شود. و باز بر این باوریم که انسان، همین الگوهای مینوی را در هر دوره از تاریخ زندگی‌اش، متناسب با شرایط مکانی و زمانی خود، آراسته و با آنها زیسته است.

انسان جهان را آن طور که خود می‌بیند و می‌شناسد، تعریف می‌کند و می‌پذیرد. جهان برای فرد واقعیتی جغرافیایی، تاریخی یا اجتماعی است که خود درک و تجربه می‌کند. درست همان گونه که برای یک کودک واقعیت جهان، آغوش مادر یا خانه یا کوزه‌ی آبی است که در آن زندگی می‌کند.

اسطوره گرچه به عنوان یک الگوی پیش‌تاز برای افراد قوم، نشان‌دهنده‌ی رفتارهای قدسی و آسمانی است، ولی از جهتی دیگر خود، نمونه‌ی رفتارهای واقعی و صاف و صیقل یافته‌ی رفتارهای واقعی و زمینی همان قوم است. یک چنین اعتقادی را شاید نتوان در هیأت کنونی تک‌تک اسطوره‌ها ثابت کرد چون برخی از آنها آن چنان در هاله‌ی اساطیری‌شان از بیانات فوق‌طبیعی و اشکال فوق‌جهانی پیچیده شده‌اند که گاه دست یافتن به هسته‌ی مرکزی اندیشه غیرممکن جلوه می‌کند؛ و یا گاه آن چنان رنگ و بوی دوره‌های تاریخی مختلف را به خود گرفته‌اند که از صورت اولیه تقریباً چیزی نمانده است. با تمام اینها، همین اشکال فوق‌بشری اساطیر، داستان فوق‌واقعی اتفاقات واقعی است. یعنی اسطوره‌ها؛ دنباره‌ی چیزی سخن می‌گویند که واقعاً وجود دارد و تلاش می‌کند تا رمز نهفته در خلقت این واقعیت را کشف کند. انسان اسطوره‌ساز نمی‌تواند رمز و راز این واقعیت‌ها را در جایی ماورای آنچه که خود تجربه کرده است بیابد. اگر او حتی مبدایی واحد برای آفرینش قایل می‌شود ناگزیر در وحدت آن مبدأ گوه‌ری دوگانه به ودیعه می‌گذارد چرا که تجسم صورت مجرد و ذهنی یک مبدأ کل برایش میسر نیست. بدین ترتیب مثلاً هر مزد، تنها خالق هستی در اساطیر زردشتی، فقط در صورت گرفتار شدن در یک تضاد، در مقابله با گوه‌ری دیگر (اهریمن)، آفرینش خود را ممکن می‌سازد.

اندیشه‌ی اسطوره‌ساز تخم بهترین رمز ممکن را در دل واقعیت پدیده‌های جهان هستی می‌کارد، سپس بر مبنای آن، بهترین الگوهای رفتاری، بهترین الگوهای فلسفی، بهترین الگوهای زندگی و حفظ و حراست آن را از درون این تخم بیرون می‌کشد، آن را رشد می‌دهد، صاحب ساقه و برگ و گل و میوه

می‌شود؛ کند.

«الیاذه» می‌شود؛ گوید: «اسطوره همچون سرگذشتی و داستان مینوی و بنابراین "حدیثی واقعی" قلمداد می‌شود زیرا همیشه به واقعیت می‌شود و رجوع و حواله می‌دهد. اسطوره می‌شود؛ آفرینش کیهان، "واقعی" است چون که وجود عالم، خود واقعیت آن را اثبات می‌شود؛ کند، هم می‌شود؛ چنین اسطوره اصل و منشاء مرگ نیز "واقعی" است زیرا میرایی و مرگ انسان ثابت می‌شود؛ کند و بر همین قیاس...» (الیاذه، 13: 15).

هر تلاشی که اسطوره می‌شود؛ کند تا به واقعیت یا به رمز خلقت دست یابد تلاشی است ارزشمند و وسیله می‌شود؛ حرکت بشر به طرف جلو؛ ولی آنچه که از حاصل این تلاش، امروزه در دست ماست، صورتی است که عالم تخیلی قوی آن را از بدنه می‌شود؛ مملوس و زمینی خود جدا می‌شود؛ کند و چنین نیز باید باشد.

تخیلی که در اسطوره تجلی می‌شود؛ کند، شبیه همان تخیلی است که در هنر جلوه می‌شود؛ گر می‌شود. اگر تخیل در هنر عامل مؤثر فردی هنرمند است، تخیل در اسطوره عاملی است گروهی و قومی که سینه می‌شود؛ به سینه در آن وارد می‌شود؛ شود و آن را می‌شود؛ آراید.

بنابراین منطقی است اگر بگوییم اسطوره تجلی هنری بخشی از اندیشه می‌شود؛ های دینی بشر در دوره می‌شود؛ های ابتدایی است. و منظور از این بیان آن است که ثابت کنیم اسطوره نه افسانه، نه داستان و نه خیال صرف، بلکه تلاشی جدی برای دست یافتن به هدف، مقصود و فلسفه آفرینش جهان است. در مرحله می‌شود؛ بعد، یعنی بعد از رسیدن به هدف می‌شود؛ های بالا، هدف یافتن روش و فلسفه زندگی زمینی است. اگر آفرینش هدفمند نباشد، زندگی نیز بی‌هدف و پوچ خواهد بود و این امر با طبیعت بشر سازگار نیست.

عامل تخیل در اسطوره، نه تنها آن را غیرواقعی و بی‌ارزش نمی‌شود؛ کند؛ بلکه دقیقاً ارزشی فرازمینی و هنری بدان می‌بخشد. ارزشی که می‌شود؛ تواند آن را تبدیل به الگوهای ارزشمند و قابل تقلید یا پیروی کند و ارزش فراتر این الگو آن است که متناسب با زندگی زمینی و واقعی او ساخته می‌شود. همین عامل، اساطیر را دارای ارزشی دیگرگونه می‌شود؛ کند بدین شکل که عالم تخیل که اساساً عاملی فردی است، آن چنان زیبا بر شاه می‌شود؛ های باشکوه خدایان قوم که مخلوق اندیشه می‌شود؛ های جمعی هستند می‌شود؛ نشیند که هیچ هنرمندی را به تنهایی یاری آفریدن آن نیست.

اسطوره و افسانه

اغلب می‌شود؛ بینیم که بین اسطوره و افسانه (افسانه در معنی داستان بی‌پایه و اساس) تمییز قابل نمی‌شود؛ شوند و آنها را هم می‌شود؛ ردیف یکدیگر می‌شود؛ آورند. یک چنین آمیختنی اساساً ناشی از دور شدن از ارزش و قدر و قیمت اسطوره و بی‌ارزشی و توجهی به تأثیرات مستمر اسطوره در زندگی بشر است. و البته این به معنای رد ارزش می‌شود؛ های ویژه افسانه نیست، بلکه منظور اشاره به تفاوت بنیادین این دو شاخه فعالیت ذهنی بشر است.

شخصیت می‌شود؛ های اسطوره عموماً شخصیت می‌شود؛ های کاملاً آسمانی، مینوی و اولیه هستند. یعنی بن و سرآغاز هر پدیده می‌شود؛ ای در جهان، و صورت نخستین و ازلی هر پدیده می‌شود؛ ای واقعی در کیهان می‌شود؛ اند. بنابراین اساطیر و شخصیت می‌شود؛ های والا پیش از یک تقدس آسمانی، برتر و غیرمادی برخوردار هستند که نمی‌شود؛ توان با اندیشه یا گفتار یا کردار بد و پلید، بدان می‌شود؛ ها نزدیک شد. حتی اگر به قصه می‌شود؛ های متداول در میان اقوام (در خود ایران) دقت کنیم می‌شود؛ بینیم که اسطوره می‌شود؛ ها جزو قصه می‌شود؛ ها و افسانه می‌شود؛ های نیستند که شب هنگام یا هر جا و توسط هر کسی به عنوان سرگرمی نقل شوند.

تقدس مذهبی اساطیر آنها را عموماً دور از دسترس مردم عادی قرار می‌شود؛ دهد حال آن که حضور کاملاً مملوس و دائمی افسانه می‌شود؛ ها را با شخصیت می‌شود؛ های قوی (چه خیر و چه شر) انسانی یا حیوانی نقل محافل و مجالس قصه می‌شود؛ گویان می‌شود؛ بینیم.

گرچه در بسیاری از افسانه می‌شود؛ ها، شخصیت می‌شود؛ ها دست به کارهای غیرعادی می‌شود؛ زنند، قهرمانی می‌شود؛ ها می‌شود؛ کنند، گاه از قوای فوق می‌شود؛ بشری برخوردارند، ولی دارای تقدس یا اعتبار صورت اولیه نیستند.

افسانه می‌شود؛ ها اغلب بیان آرزوها و آمال انسانی است که توسط انسان می‌شود؛ های ویژه مطرح می‌شود؛ شود. حرکات و سکنات و اندیشه می‌شود؛ های شخصیت می‌شود؛ های اساطیری اغلب الگوی مذهبی و معتبر زندگی انسان می‌شود؛ هاست هر چند که غالب آن خدایان و ایزدان و الهه می‌شود؛ ها و شخصیت می‌شود؛ های اساطیری و مینوی، حیات و حرکاتی زمینی و مادی و انسانی دارند که بالطبع بشر از زندگی خود گرفته و صورت عالی به آنها داده است.

فایده می‌شود؛ شناخت اساطیر

شاید امروزه ما به غلط با داستان می‌شود؛ های اساطیری به عنوان داستان می‌شود؛ های ابتدایی، دور از واقعیت، حتی به لحاظ مذهبی، خرافی و دور از واقعیت آسمانی برخورد می‌شود؛ کنیم. شاید آنها را به عنوان کلمات قدیمی، مفاهیم ذهنی ابتدایی و یا حتی بسیار ساده می‌شود؛ نگرانه، داستان می‌شود؛ های مضحک ببینیم، ولی ما هر چه کنیم نمی‌شود؛ توانیم از این واقعیت بگریزیم که اسطوره، هم می‌شود؛ چنان در دل تاریخ تاریخی بشر می‌شود؛ تپد و تداوم و پیوستگی جریان پنهان آن را در رگ می‌شود؛ های تاریخ و اندیشه نمی‌شود؛ توان انکار کرد.

باتوجه به چنین تداوم آرام ولی عمیقی، چگونه می‌شود؛ توان از شناخت اساطیر، شکافتن لایه می‌شود؛ های درونی آن و دست یافتن به هسته می‌شود؛ ای اولیه می‌شود؛ ای چنین تفکری سرباز زد.

اسطوره زمان خود را به عنوان یک دوره می‌شود؛ ای نسبتاً مشخص و محدود در زندگی جوامع و اقوام مختلف بشری - در دوره می‌شود؛ های تاریخی از گذشته تا حال - پشت سر می‌شود؛ گذارد ولی این به معنای پایان دوره و پایان یک مرحله نیست؛ بلکه پیوستگی آن با تاریخ و جریان آرام ولی مداومش در بستر زندگی و اندیشه می‌شود؛ ای بشر امری انکارناپذیر است.

از دیدگاهی که ما تلاش می‌شود؛ کنیم به اساطیر و هسته می‌شود؛ ای مرکزی هر اسطوره نزدیک شویم ناگزیریم که جلوه می‌شود؛ های شاعرانه فوق می‌شود؛ طبیعی و تخیلی آن را نادیده بگیریم و به گونه می‌شود؛ ای خشن و بسیار زمینی آن را بشکافیم تا بتوانیم به شناخت چگونگی زندگی، جامعه و اندیشه می‌شود؛ ای صاحبان آن اسطوره نزدیک شویم. چنین تلاشی برای شناخت صاحبان اسطوره، تنها در همان محدوده می‌شود؛ ای زمانی کهن باقی نمی‌شود؛ ماند بلکه ریشه می‌شود؛ ای اندیشه می‌شود؛ ها و تفکرات و تبیینات کنونی همان جوامع را که بی‌شک متأثر از دوران اساطیری می‌شود؛ ها و می‌شود؛ اند، هر چند نه به طور صریح و آشکار می‌شود؛ شناسد و یا حداقل به شناخت آن نزدیک می‌شود؛ شود و به عنوان یک بررسی در تاریخ گذشته باقی نمی‌شود؛ ماند و به عنوان یک بررسی در تاریخ گذشته باقی نمی‌شود؛ ماند. بلکه ما می‌شود؛ خواهیم ریشه می‌شود؛ ای اندیشه می‌شود؛ ها و تفکرات و تبیینات کنونی همانی جوامع را که بی‌شک متأثر از دوران اساطیری می‌شود؛ شان هستند، - هر چند نه به طور صریح و آشکار - می‌شود؛ شناسد و یا حداقل به شناخت آن نزدیک می‌شود؛ شود.

شناخت اساطیر به لحاظ دستیابی به اصل و ریشه می‌شود؛ ای مهارها و عوامل محدودکننده می‌شود؛ ای ذهن و رفتارهای اجتماعی و یا بالعکس عوامل مشوق و پیش می‌شود؛ برنده می‌شود؛ ای مردمان در زمان کنونی، می‌شود؛ تواند بسیار نتیجه می‌شود؛ بخش باشد.

اگر ما بتوانیم ریشه‌های shy؛ بی‌سیاری از تفکرات، تخیلات و یا اعتقادات خود را بشناسیم، به نوعی آزادی دست خواهیم یافت. شناخت چرایی و چگونگی بسیاری از حرکت‌های shy؛‌های تاریخی، سیاسی، مذهبی، فرهنگی و غیره ملل نیز در گرو شناخت اساطیر و اندیشه‌های shy؛‌های بنیادی shy؛‌شان است. چگونگی تبیین آفرینش جهان اغلب به چگونگی تبیین زندگی زمینی و تعیین شیوه‌های shy؛‌های آن منجر می‌شود؛‌شود و اخلاقیات و روحیات قومی غالباً از سرچشمه‌های shy؛‌های فلسفه shy؛‌های آغازین آب می‌شود.

اسطوره‌های shy؛‌های الگوی آسمانی شده جوامع بشری

انسان پیوسته با واقعیاتی در جهان و دنیای اطراف خود روبرو می‌شود. و جهان را همان می‌شود؛‌داند که خود در آن به سر می‌برد. انسان مطابق شرایط اقتصادی و اجتماعی خود اصل و منشأ هر چیز از زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان را تعیین می‌شود؛‌کند. به اصل و سرچشمه‌های shy؛‌ی هر چیز کامل shy؛‌ترین شکل همان صورتی را می‌دهد؛‌دهد که چشمانش در اطراف خود می‌بیند، گوشش می‌شنود و حواسش درک می‌کند. آنچه که در زندگی مثبت و نیک است آن را به نیروهای مثبت آسمانی و آنچه را که ناشناخته و در نتیجه احتمالاً مضر است، به نیروهای منفی منتسب می‌شود؛‌کند. مثلاً تاریکی به جهت معضلاتی که در زندگی ایجاد می‌کند؛‌کند تبدیل به هستی اهریمن می‌شود؛‌شود و آتش به جهت کارگشایی عظیمش در حیات بشر از خود خدایان سرچشمه می‌گیرد. اگر انسان، انسان کشاورز است، گاو و گندم را می‌شود؛‌ستاید، اگر شکارچی است تیروکمان را و اگر کنار آب زندگی می‌کند خدایان و الهه‌های shy؛‌ها و داستان shy؛‌هایش عموماً با آب مربوط می‌شود؛‌شود و نظایر چنین تأثراتی را در اساطیر فراوان می‌شود؛‌توان یافت.

به واقع تاریخ، انسان رادر طول زمان می‌سازد؛‌سازد و شگفت آن که تاریخ را نیز خود انسان برای خود رقم می‌زند؛‌زند؛ همان گونه که انسان اساطیری را اسطوره می‌سازد؛‌سازد و او خود راقم هستی خویش در قالب اسطوره است. البته این بیان بدان معنا نیست که بگوئیم تاریخ همان اسطوره است ولی به جرأت می‌شود؛‌گوییم اسطوره بخشی جدی از تاریخ اندیشه‌های shy؛‌ی بشر است و همان گونه که وقایع تاریخ اثرات خود را در طول زمان حفظ می‌کنند، تفکرات اساطیری نیز خطی از اثرات خود بر سرزمین هستی بشر می‌شود؛‌کشد. با این تفاوت آشکار که انسان، «واقعیات مینوی اساطیری» را اصلی اولیه، ثابت و قابل تکرار می‌شود؛‌داند حال آن که وقایع تاریخی نه اولیه‌های shy؛‌اند، نه دائمی و نه قابل برگشت.

اسطوره از آنجایی که مینوی، ثابت و قابل تکرار است، زندگی انسان معتقد به خود را به گونه‌های shy؛‌ای محدود و مهار می‌کند؛‌کند: اگر خدایان چنین می‌شود؛‌کرده‌های shy؛‌اند، نیاکان ما نیز چنین کرده‌های shy؛‌اند، ما نیز باید چنین کنیم.

انسان تاریخ را سرمشق قرار می‌دهد؛‌دهد تا اشتباهات را تکرار نکند ولی اسطوره را پیش روی فرد می‌شود؛‌گیرد تا درست همان گونه که آن بوده است عمل کند.

جان هینلز (Hinnells) در بیان طبیعت اسطوره می‌گوید: «اسطوره‌های shy؛‌ها تنها بیان تفکرات آدمی درباره‌های shy؛‌ی مفهوم اساسی زندگی نیستند؛ بلکه دستورالعقل‌های shy؛‌هایی هستند که انسان برطبق آنها زندگی می‌کند و می‌شود؛‌تواند توجیهی منطقی برای جامعه باشند. طرحی که جامعه برطبق آن قرار دارد، اعتبار نهایی خود را از طریق تصورات اساطیری به دست می‌آورد؛‌چه این تصورات درباره‌های shy؛‌ی حق خداداده‌های shy؛‌ی شاهان در انگلستان دوران استورات باشد یا الگوی سه بخشی جامعه در نظر هند و ایرانیان. که براساس آن خدایان، جامعه را با ساختی سه‌گانه shy؛‌های shy؛‌ای آفریده‌های shy؛‌اند؛ دسته‌های shy؛‌ای از مردمان روحانی، عده‌های shy؛‌ای جنگجو و گروهی کشاورز خلق شده‌های shy؛‌اند. بنابراین، همه مردمان مرتبه‌های shy؛‌ی خود را در زندگی مدیون اراده‌های shy؛‌ی خدایان می‌دانند. اسطوره‌های shy؛‌ها هم‌شود؛‌چنین می‌شود؛‌توانند نقش اندرزه‌ها را در یک مجموعه‌های shy؛‌ی اخلاقی والا داشته باشند و سرمشق‌های shy؛‌هایی در اختیار بشر بگذارند که وی با آنها زندگانی خویش را بسازد.

تحلیلی بر فلسفه‌های shy؛‌ی آفرینش در ایران باستان و ارتباط آن با جامعه‌های shy؛‌ی آن دوران

اسطوره در جستجوی چگونگی تفکیک اجزای خلقت، از کل واحدی است که این کل واحد سرچشمه‌های shy؛‌ی اصلی همه چیز است. در اساطیر اقوام هند و اروپایی این کل واحد «زمان» است. هرمزد که خالق بعدی جهان مادی و مینوی به شمار می‌رود، از آغاز خدا نبوده بلکه خود فرزند سپید و روشن «زمان» (زروان) است همان گونه که اهریمن فرزند زشت و تاریک اوست:

«هرمزد پیش از آفرینش خدای نبود، پس از آفرینش، خدای وسود خواستار و فرزانه و ضد بدی و... شد».

آیا قابل شدن منشأ واحد برای هرمزد و اهریمن که در اصل هر یک حامل مخالف shy؛‌ترین اجزاء نسبت به دیگری در خود است، علاوه بر رعایت اصل وجود یک کل واحد برای خلقت جهان، نمی‌شود؛‌تواند ناشی از تأثر قوم از یکی بودن منشأ اقوام ساکن و اقوام شکارچی بیابانگرد باشد؟ اقوامی که همه از یک سرمنشأ شروع به حرکت و مهاجرت به طرف سرزمین‌های shy؛‌ی گرم می‌کنند، برخی دیگر هنوز به تأمین معاش خود از طریق شکار و تهاجمات و جنگ‌های shy؛‌ها پای‌های shy؛‌بند هستند. ویژگی‌های shy؛‌ی زندگی این دو دسته به نحوی در اندیشه‌های اساطیری shy؛‌های اساطیری shy؛‌شان منعکس می‌شود؛‌شود.

اندیشه انتساب هستی به یک کل واحد - زمان - در اندیشه‌های shy؛‌ی این اقوام احتمالاً می‌شود؛‌تواند یا از تجربه قدرت واحد مرکزی و شناخت آن و گرایش به آن سرچشمه بگیرد یا منشأ واحد اقوام متخاصم تصویر آغازین آنان را از چگونگی تکوین هستی شکل می‌بخشد.

اهریمن به علت بی‌شود؛‌خردی از وجود هرمزد و سرزمین او آگاهی نیست ولی در یک حرکت ناآگاهانه، به مرز روشنایی نزدیک می‌شود؛‌شود و آن را می‌بیند و برای مرگ و نابودی به آن حمله می‌شود؛‌برد.

دین زردشت، یعنی دینی که از میان اقوام ساکن سر برآورده است، مردم را تشویق و ترغیب به سکونت و کشاورزی و دامپروری می‌کند. پس باید سرزمین آسمانی خدای این قوم نیز مانند سرزمین خودشان ساکن و بی‌شود؛‌حرکت باشد، و قلمرو اهریمن مانند سرزمین قوم پلید و مهاجم، عرصه‌های shy؛‌ی حرکت‌های shy؛‌های نامنظم و تاخت و تازهای بدون اندیشه.

هرمزد و اهریمن، نمایندگان تضاد بنیادی

کل واحد ناظر بر هستی، «زروان» یا خدای زمان در آگاه قوم اسطوره‌های shy؛‌ساز با دلایل منطقی و قابل پذیرش، اجزایی را از خود صادر می‌کند، درست همان گونه که نور از خورشید ساطع می‌شود؛‌شود. بعد از این کل واحد (زمان) پدیده‌های shy؛‌ی واحد دیگری رخ می‌شود؛‌نماید که بنیان هستی جهانی را تشکیل می‌دهد و برای همیشه به عنوان یکی از عناصر اصلی اندیشه، در زندگی قوم نقش بازی می‌کند.

این پدیده تضاد است که در کلی‌های shy؛‌ترین صورت خود به شکل تقابل جاودانه خیر و شر یا هرمزد و اهریمن، فلسفه‌های shy؛‌ی زندگی این مردم را شکل می‌دهد.

این دو نیروی عظیم با ویژگی‌های shy؛‌های ظاهری و باطنی، نشانگر چگونگی تضاد در اندیشه‌های shy؛‌ی آریایی هستند؛ هرمزد، سفید و خوشبو و روشن مثل آفتاب شرق، سراسر نور

مطلق است، ساکن و بی‌shy& حرکت مثل قوم اسکان‌shy& یافته خویش. صلح‌shy& طلب و آرام و یکجانشین است و اندیشه را پیشه‌shy& بی خود کرده. اهریمن سیاه و تاریک و بدبو، مهاجم و جنگ‌shy& طلب و موجودی در حرکت دائم مثل اقوام مهاجم و شکارچی و ضدسکونت است.

در عمق فلسفه‌shy& بی این تضاد شگرف شاید بتوان ریشه‌shy& بی دو اصل **اندیشه و عمل** را نیز یافت. هرمزد با آرامش ابدی خویش تنها به نیروی خرد می‌shy& اندیشد، با نیروی اندیشه خلق می‌shy& کند، با نیروی اندیشه می‌shy& جنگد، با نیروی اندیشه احساس می‌shy& کند. اهریمن از آغاز بدون اندیشه، تنها بر محور اصل حرکت نامنظم و غیرهدفمند خویش می‌shy& چرخد.

شاید بسیار بعید نباشد اگر نهایتاً یکی شدن این دو نیرو (اندیشه و عمل) را در جوهره‌shy& بی وجود مخلوق برتر هرمزد (انسان) پیدا کرد.

انسان نیمه‌shy& هرمزدي و نیمه‌shy& اهریمنی آمیزه‌shy& بی است از اندیشه و عمل. گاه اندیشه می‌shy& چربد و گاه عمل بدون اندیشه و تعیین‌shy& کننده‌shy& بی سرنوشت نهایی انسان تسلط نهایی یکی از این دو خواهد بود.

اهریمن و هرمزد، هر دو در وجود این مخلوق هرمزدي رخنه می‌shy& کنند، یکی برای زندگی یکی برای مرگ، یکی برای نیکی یکی برای شر و نهایتاً حضور این دو نیروی متضاد در وجود انسان است که او را به تحرک و می‌shy& دارد و در درون جبر مطلق حاکم بر هستی، او را حاکم مختار سرزمین وجود خویش می‌shy& سازد. اگر سرنوشت کلی بشر در آغاز به وسیله‌shy& بی قادر مطلق رقم زده شده است و هیچ گونه تغییری نخواهد پذیرفت؛ ولی حضور این دو نیروی عظیم مخالف در وجود وی عواملی هستند که او را از انفعال و تسلیم شدن به جبر مطلق باز می‌shy& دارد و تحرک و قدرت تصمیم‌shy& گیری به او می‌shy& بخشند تا زندگی برایش معنا پیدا کند.

بدون وجود این پدیده‌shy& بی هستی‌shy& آفرین هیچ دلیلی برای خلقت جهان نمی‌shy& توان تصور کرد. هیچ چیز در درون خود هرمزد که در قلمرویی از نور مطلق و سکون کامل به سر می‌shy& برد و یا بهتر است بگوییم هم‌shy& جنس قلمرو ساکن و نورانی خود و آمیخته با آن است، وجود ندارد که او را به حرکت درآورد و عامل محرکی برای او باشد تا او دست به آفرینش بزند. پس نطفه‌shy& بی هستی یعنی تضاد با به میدان می‌shy& گذارد، اهریمن در مقابل هرمزد قرار می‌shy& گیرد و آفرینش صورت می‌shy& بندد.

ریشه‌shy& بی زمینی دست یافتن به چنین اصل تعیین‌shy& کننده‌shy& بی را علاوه بر زمینه‌shy& های فلسفی شاید بتوان در واقعیت زندگی قوم که اغلب مورد حمله و تهاجم نیروهای متخاصم شکارچی یا بیابانگرد هستند یافت. در متن این تضاد است که اقوامی رشد می‌shy& کند می‌shy& سازد، ایجاد می‌shy& کند، و برای این حرکتش معنا و مفهوم می‌shy& یابد. خدایشان نیز در متن تضادی بین خیر و شر است که هستی را شکل می‌shy& دهد، ابزار می‌shy& سازد و حرکت را در ابزارش جاری می‌shy& کند.

آفرینش برای جنگ

«به بهدین آن گونه پیداست (که) هرمزد فرازیایه، با همه - آگاهی و بهی، زمانی بیکرانه در روشنی می‌shy& بود. آن روشنی، گاه و جای هرمزد است که (آن را) روشنی بیکران خوانند... اهریمن در تاریکی، به پس - دانشی و زدارگامگی، ژرف‌shy& پایه بود7».

اهریمن برخلاف هرمزد متحرک است ولی تحرک او توأم با آگاهی نیست بلکه حرکتی نامنظم دارد. بعد از تازشی که به منظور ویرانگری و مرگ صورت می‌shy& گیرد، هرمزد در مقام دفاع و بعد از تعیین زمانی برای آغاز جنگ؛ دست به آفرینش مینوی و سپس مادی می‌shy& زند.

در کل فلسفه‌shy& بی آفرینش زرتشتی، آنچه که از نخستین قدم برای خواننده‌shy& بهره‌shy& بی مشخص خود را می‌shy& نماید صحنه نبردی است که هر حرکتی در تک‌shy& تگ اجزای آن، با آغاز جنگ، هدف آن و پایانش ارتباط منطقی دارد. چنین فلسفه‌shy& بی ای بی‌shy& درنگ صاحبان آن فلسفه را سوار بر اسب‌shy& های جنگی، با ابزار جنگی روحیه‌shy& بی ای جنگی مقابل چشم می‌shy& آورد. با نگرشی از آغاز بر چونی و چرایی این آفرینش، بوی جنگ را در زندگی این قوم به راحتی می‌shy& توان حس کرد.

اهریمن گنگ (gang گنگ به معنی مهاجم یکی از صفات اهریمن است) بر قلمرو هرمزد می‌shy& تازد، هرمزد برای دفاع از سرزمین خویش - که در واقع نمونه‌shy& بی ای اهریمن آسمانی سرزمین اقوام بومی و ساکن است که مورد تهاجم اقوام بیابانگرد و مهاجم قرار می‌shy& گیرد - دست به کار می‌shy& شود. وی با اندیشه و خردی که ذاتی اوست نیروی دشمن را بررسی می‌shy& کند و آن گاه دست به ساختن ابزار دفاعی می‌shy& زند، زمان معین و محدودی برای جنگ تعیین می‌shy& کند. در درون زمان کرانه‌shy& مند دست به دامان چاره می‌shy& زند. با هوشیاری و خرد خویش درمی‌shy& یابد که دشمن را باید زمانی سر دواند؛ پس برایش سرود می‌shy& خواند - همان طور که دشمن برای دشمن رجز می‌shy& خواند - روحیه‌shy& بی اش را تضعیف می‌shy& کند، به او می‌shy& گوید که پایان کار به نفع تو نخواهد بود، حتی بزرگوارانه به او پیشنهاد صلح می‌shy& دهد ولی دشمن کج‌shy& اندیش این پیشنهاد را ناشی از ضعف می‌shy& پندارد و جری‌shy& تر می‌shy& شود.

رجزخوانی یا خواندن سرود اهورتور (ahunavar) کار خودش را می‌shy& کند. جادوی کلام به کمک هرمزد می‌shy& آید و اهریمن را مدت‌shy& ها گیج و بی‌shy& هوش می‌shy& کند و این فرصت خوبی است تا هرمزد ابزار جنگ بسازد و لشکر بیاریابد. او این کار را نخست به شکل مینوی (غیرمادی) انجام می‌shy& دهد. آنها را ساکت و خاموش می‌shy& آفریند و می‌shy& آراید.

وی پس از آفرینش زمان درنگ خدای (زمانی که پادشاهی دراز دارد) «از خودی خویش، از روشنی مادی، تن آفریدگان خویش فراز آفرید، به تن آتش روشن، سپید، گرد و از دور پیدا، از ماده‌shy& بی آن مینو که پتیاره را که در هر دو آفرینش است، بَرَد8...».

جنس آفریدگان هرمزد نیز از جنس مینویی است که کشنده و نابودکننده‌shy& بی پلیدی و پتیاره است. هرمزد پس از آن وای درنگ خدای را که ایزدی قدرتمند و در واقع بزرگ ارتشتاری است با جامه‌shy& بی ای ارغوانی رنگ جنگی و سلاح زرین در دست، می‌shy& آفریند و اساساً آفرینش خود را، یا به واقع سربازان خود را به یاری وای درنگ خدای می‌shy& آفریند.

ستارگان آسمان و ماه خورشید نیز سپاهیانی هستند گمارده شده در آسمان و فلسفه وجودی‌shy& بی شان تنها دفاع در برابر دشمنان پتیاره است:

«هرمزد در میان آسمان و زمین روشن را فراز آفرید... او برای همه‌shy& بی ای آفرینش آغازین جهان جایگاه ساخت که چون اهریمن رسد به مقابله‌shy& بی ای دشمن خویش کوشند و آفریدگان را از آن پتیارگان رهایی بخشد، همان سپاه و گند که در (میدان) کارزار بخش شوند... بر آن اختران چهار سپاهید به چهارسوی گمارده شد.

سپاهیدی بر آن سپاهیدان گمارده شد. پس بی‌shy& شمار ستاره‌shy& بی ای نامبردار، برای همزوری و نیرودهنگی (به) آن اختران، به سوی‌shy& سوی و جای‌shy& جای گمارده شد. چنین گوید که تیشتر، سپاهید شرق، سُدویس سپاهید نیمروز، و تند سپاهید غرب، هفتورنگ سپاهید شمال، میخگاه که میخ میان آسمانش خواند، سپاهیدان سپاهید، پارژد و مژده داد و دیگر از این شمار، سرداران پاسدار نواحی‌shy& بی اند... او ماه و خورشید را به سالاری آن اختران آمیخته و نیامیخته گمارد که ایشان را همه بند به خورشید و ماه است9».

نخست آسمان را آفرید... او آفریدگان را همه در درون آسمان بیافرید دژگونه بارویی که آن را هر افزاری که برای نبرد بایسته است، در میان نهاده شده باشد یا به مانند خانه‌shy& بی ای که هر چیز در (آن) بماند... مینوی آسمان، (که) اندیشمند و سخور و کنش‌shy& مند و آگاه و افزونگر و برگزیننده است، پذیرفت دوره‌shy& بی ای دفاع بر ضد اهریمن

که باز تاختن و (وی را به جهان تاریکی نهد، مینوی آسمان چون گرد ارتشتاری که زره پوشیده باشد تا بی‌shy&بییم، از کارزار رهایی یابد آسمان را بدانshy&گونه (بر تن) دارد...10».

خورشید و ماه همانند پادشاه و وزیر مقتدر، با القای قدرتی واحد و متمرکز، مهار همهshy&بی ستارگان یا سربازان خود را به دست دارند. هر حرکتی تنها با حرکت دست این دو میسر است. یعنی همان الگویی که در نظام پادشاهی به باوری ابدی تبدیل می‌shy&شود. و سپاهیان چهارگانه، با سپاهیدی که ناظر بر امورات جنگی است، به خوبی سیستم نظامی حاکم یا مطلوب را تجسم می‌shy&بخشد.

چنین ترکیب و چنین ترتیبی جز در یک سپاه منسجم و منظم با تجربهshy&بی جنگی خوب و طولانی ممکن نیست. الگوی زمینی سپاه، ارتشتاران و سپاهیان و غیره به خوبی به آسمان منتقل شده و فلسفهshy&بی وجودی آسمان را معنی بخشیده است. از جانبی دیگر تقدس مینوی ترکیبی آسمانی، اطاعت خالصانه زمینی و پیروی از این ساختار مقدس را الزامی می‌shy&کند.

«ماه خورشید و آن ستارگان، تا آمدن اهریمن ایستادند و نرفتند. زمان به پاکی می‌shy&گذشت و همواره نیمshy&روز بود. پس از آمدن اهریمن، به حرکت ایستادند و اگر آن بزرگتر مرد از آن بزرگتر کمان بیفکند. ماه را حرکت همسان سهshy&پره تیری میانه است اگر آن میانه مرد از آن میانه کمان بیفکند. ستارگان را حرکت چون سهshy&پره تیر کوچک است اگر آن کوچکshy&مرد از آن کوچکshy&کمان بیفکند...11».

تصویر نهایی که از وضعیت این ستارگان و سپاهیانshy&شان داده می‌shy&شود، درست شبیه ساعات انتظار و وضعیت بی‌shy&حرکت سپاهی آراسته در یکسوی میدان رزم است و تا حرکت و تازش دشمن دست به حمله نمی‌shy&زند و آرام به جا می‌shy&ماند.

به نظر می‌shy&رسد صاحبان چنین اندیشهshy&بی اساطیری، قومی می‌shy&باشند ساکن که در آرامش و نور مطلق زندگی می‌shy&کنند (همان گونه که خدایشان می‌shy&کند)، ولی دشمن بی‌shy&دانش ضمن حرکت بی‌shy&هدف و اهریمنانه و نامنظم خود که اقوام کوچshy&نشین یا بیابانگرد و مهاجم را به خاطر می‌shy&آورد، به این سرزمین ساکت و پر از آرامش می‌shy&تازد. از آنجایی که سکون و آرامش تازه یافته، ودیعهshy&ای است که عیناً باید مانند صورت آسمانی خود حفظ شود، آغاز به حمله نمی‌shy&کنند، صلحshy&طلب هستند در عین حال بسیار آگاه (صاحب خردی همه آگاه)، آیندهshy&نگر، چارهshy&ساز، قدرتمند، صاحب تجربه جنگshy&های منظم و دارای سپاهی قدرتمند و عظیم.

بنابراین طبیعی به نظر می‌shy&رسد که اسطورهshy&بی آفرینش چنین قومی - که رنگ و شکل خود را مستقیماً از وضعیت زندگی زمینی آنها گرفته است فلسفهshy&بی وجودی خویش را بر مبنای جنگ بنیان گذارد.

تشویق قوم و قبیلهshy&بی به ساکن شدن (مثل هرمزد) ظاهراً تشویق آغاز دورهshy&بی کشاورزی و دامداری توأم با آن است و حرکت و کوچیدن و دستshy&درازی کردن به سرزمین این و آن و وارد قلمرو ساکن شدن حرکتی اهریمنانه، زشت و سیاه است. آیا این چنین واقعeshy&ای تجربهshy&بی اقوام بومی ساکن فلات ایران است یا تجربهshy&بی اقوام مهاجر پس از سکونت در این فلات؟

یادداشتshy&ها

- 1- چشمshy&انداز اسطوره، میرچا الباده، ترجمه جلال ستاری، ص 14-15.
- 2- پیشین، ص 15.
- 3- پیشین، ص 21.
- 4- شناخت اساطیر ایران، جان هنیلز، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، ص 23.
- 5- پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، ص 5.
- 6- بندهش، فرنیغ دادگی، ترجمه مهرداد بهار، ص 33.
- 7- پژوهشی در اساطیر ایران، ص 1.
- 8- پیشین، ص 5.
- 9- بندهش، ص 43.
- 10- پژوهشی در اساطیر ایران، ص 14.
- 11- بندهش، ص 44-5.